

ابن مقله مخترع خط نسخ

همانطور که در شماره پیش وعده دادیم در این شماره بسر گذشت ابن مقله واضع خط نسخ میپردازیم.

ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله بیضاوی شیرازی که او را قدوة الکتاب خوانده اند از فضایل بزرگ و علمای عالیقدر و وزیرای بلند همت تاریخی بوده - شخصیت او بانواع دانش و هنر آراسته و در علوم فقه - تفسیر - ادبیات - تجوید شعر - خط - ترسل و انشاء یگانه عصر خود بوده در نگارش خط کوفی و خطوط دیگر که خود مخترع آنها بود هیچکس بیایه او نرسیده و چون در فن خطاطی بی نظیر بود بغوش نوبسی شهره آفاق گردید و نامش همه جا با تکریم و تمجید برده میشد و از مشاهیر دنیا بشمار آمد چنانکه شاعر گوید:

فصاحة سبحان و خط ابن مقله و حکمت لقمان و زهد ابن ادهم
اذا جمعت فی المرء والمرء مفلس ولیس لها قدر بمقدار درهم

یعنی اگر فصاحت سبحان و ابل و خط ابن مقله و حکمت لقمان و زهد ابراهیم بن ادهم بلخی در یک نفر جمع باشد ولسی از مال و منال دنیا بی بهره باشد نزد مردم بقدر دیناری ارزشی ندارد.

مورخین شرح حال و خدمات ابن مقله را بتفصیل نگاشته اند و ما بطور خلاصه برای خوانندگان گرامی مینگاریم.

ابن مقله بواسطه صعوبت نگارش خط کوفی همت بر آن گماشت که از خط کوفی خط دیگری استخراج نماید تا هر کس بتواند با سانی بنویسد و با آنکه همواره در دستگاه خلفا بمشاغل عالی منصوب و برتق و وفق امور مشغول بود دائماً باین مقصود توجه داشت و ابتداء برای خط قواعد متین و اسلوبی محکم اختیار و استوار ساخت و مدار خط را بردایره و سطح گذاشت (مراد از دایره و سطح ها سطح و دور الف و هاست که سایر حروف را از این دو حرف بیرون آورد و تناسب آنها را بنقطه از یکدیگر امتیاز داد) و از خط کوفی خطی بنام (محقق) احداث کرد و در تحت قاعده صحیح در آورد و جمعی را پیاموخت و کتابت قرآن و کتب مذهبی را بدان خط نمود - آنگاه بایجاد خط (ریحان) پرداخت که در سطح و دور با خط محقق شبیه بود مگر

در حرف یا که دور آن پیش از یای محقق بود و چون از ایجاد این دو خط فراغت یافت بدیگران آموخت و در اندک زمانی میان مردم انتشار یافت. سپس خط ثلث را از خط ریحان استخراج و بمردم تعلیم داد.

پس از آن با فراست و استعداد خاصی که داشت باختراع خط نسخ موفق گشت و برای آن چهار دانگ دور و دو دانگ سطح قرار داد و مدار و تعلیم آنرا بنقطه گذاشت و دوازده قاعده برای تحریر آن وضع کرد و بمردم میاموخت تا هنگام نوشتن حروف آنرا نسبت بیکدیگر بزرگ و کوچک نکنند (قواعد دوازده گانه عبارتند از: ۱- ترکیب ۲- کرسی ۳- نسبت ۴- ضعف ۵- قوت ۶- سطح ۷- دور ۸- صعود مجاز ۹- نزول مجاز ۱۰- اصول ۱۱- صفا ۱۲- شان که از توضیح آنها چون خارج از موضوع این مقاله است خود داری میکنیم).

چون صیت فضل و نبوغ این مقله در اکناف عالم منتشر شد مردم از هر جای برای تحصیل فن خط به بغداد روی آوردند و درگاه این مقله ملجاء و آردین و مرجع متعلمین گردید و خط نسخ در اندک زمانی (از سال ۳۱۰ که مصادف با خلافت المقتدر بالله بود) عالمگیر شد و چون نگارش آن به خلاف سایر خطوط سهل بود بخط نسخ موسوم گردید زیرا ناسخ خطوط دیگر شد.

این مقله ابتدا قرآنی بخط نسخ نوشت و خط محقق و ریحان و کوفی را در سر سوره ها قرار داد و چون خواست کتابت قرآن با سایر خطوط فرق داشته باشد خط توقیرا احداث کرد و مقرر داشت تا قضاة سجلات و سایر نوشتجات را بدان خط بنویسند پس از آن خط رقاع را ایجاد نمود و دستور داد که رقمه ها و فرامین حکام و لایات بان خط نوشته شود و این خطوط بسرعتی عجیب تماماً در عهد خودش انتشار یافت و با آنکه این مقله بمهام امور خلافت و مشاغل حساس مملکت گرفتار بود آتی از فکر اختراع و تنظیم و تعلیم و ترویج خط فارغ نمی نشست تا هر یک از خطوط نامبرده را بدرجه کمال رسانید و بسیاری را تعلیم داد و باستادی رسانید.

این مقله روز پنجشنبه بیست و یکم شوال سال ۲۷۲ هجری در بغداد متولد گشت و بعد رشد رسید و پس از کسب علوم و فنون در دستگاه خلافت راه یافت و المقتدر بالله او را بحکمرانی بعضی از ولایات فارس مأمور نمود و چون بزودی درجه کفایت و فراست او بر خلیفه معلوم شد بر جاه و مقام و فرمانروایی بیفزود. این مقله در آبادی شهرها و آسایش مردم جدیت بسیار داشت و در سخا و مردم داری چیزی فرو نیگذاشت محضرش همیشه مجمع علما و فضلا بود و خطاطین و خوش نویسان دور او جمع میشدند و تعلیم می گرفتند.

و بلو وجود ریاست و امارتی که داشت نسبت بشملی آنان نهایت رافت و گشاده رویی رفتار میکرد و نزد خلیفه نیز لرجمند و گرامی بود لکن علوهستش او را بحکمرانی قانع ننسیاخت و سودای وزارت و صدارت در سر داشت تا بدخواه وی خلیفه المقتدر بالله او را به بغداد خواند در آنوقت ابوالحسن علی بن فرات که از وزرای عالیمقام و بسعادت معروف عصر خود بود وزارت خلیفه را داشت و چون این مقله را بانواع فضایل و علوم و حسن خط و جودت طبع آراسته دید و در سیاست و کیاست بی نظیر یافت باندک زمانی تمام امور مربوط بخود را بلو واگذار کرد و امر داد تا ارباب حوائج واصحاب مناسب بلو رجوع کنند بدین ترتیب مقام و منزلت این مقله بالا گرفت و کلردانی و درایت او بزبازرد خلص و عام شد لکن جمعی از حسودان در حق این فرات بداندیشی نموده این مقله را بر ضد او باخود همدست ساختند تا این فرات را از نظر خلیفه بینداختند و خلیفه اموال او را گرفت و بزندانش کرد و علی بن عیسی را بوزارت برگزید لکن دبری نیامید که از علی ابن عیسی سخت برگشت و از وزارت خلع شد و این فرات را اقبال روی کرد و دو باره بوزارت رسید و چون دانست که این مقله در تفتین بر ضد او دست داشته یکصد هزار دینار از او جریمه گرفت و بزندان کرد این مقله در مجلس مشغول نوشتن قرآن گردید و اوقات خود را بنوشتن رسائل و تکمیل خطوط میگذرانید و چون مدتی دراز در زندان بماند و راه نجات نیافت با ابو عبدالله احمد بن اسماعیل معروف بزنجی که منشی خاص این فرات و در نهانی از دوستان این مقله بود این ابیات را بگاشت .

ابوك ام القرطاس اصبح غالبا	نری حرمت كتب الاحلاء بینهم
وقدد همتنا نكبتة هنی ماهیا	فما كان لو سائلتا كيف حالنا
وكلا ترافى الرخاء مواسینا	صدیقك من رعاك فی كل شدة
رأیت الاعادی برحمون الاعادی	فهبتك عدوی لا صدیقی فسانی

میگوید چنین مشاهده میکنم که گویا حرام کرده اند دوستان بین خود مکاتبه و مراسله نمایند یا آنکه کاغذ گران شده چه میشد که از حال من پرسش مینمودی که از نکبت روزگار بمن چگونه میگذرد و چه شد که بمن اینگونه رنج و تعب روی آورد - دوست مهربان آنستکه هنگام سختی دوست خود را رعایت کند و حال آنکه من می بینم ملاقات و احوال پرسى دوستان این زمان در حال وسعت و فراغت و راحتی است خیال کن تو دوست نبودى و دشمن من بودى آخر دشمنان نیز گاهی لطف و بخشایش میکنند .

بالجملة این مقله همچنان در حبس بود تا دوباره اقبال این فرات برگشت و از صدارت بمجلس افتاد و المقتدر بالله او را بمونس خادم واگذاشت

و مونس بامنتهای بی‌رحمی او را بانواع شکنجه مبتلا ساخت تا ببرد و پسر وی نیز از مضالم مونس هلاک شد.

در اینوقت ابن مقله بحکم المقتدر بالله از مجلس بیرون شد و علی بن عیسی بصدارت منصوب گشت ولی طولی نکشید که علی ابن عیسی نیز معزول شد و کوب اقبال ابن مقله درخشیدن گرفت و بامر المقتدر بالله بمسند صدارت نشست و این اولین دفعه‌ای بود که ابن مقله در سنه ۳۱۶ منصب صدارت یافت و روز بروز براقندار و اعتبارش افزود و ثروتی بیشمار بدست آورد که عمارات عالی و ابنیه باشکوه ساخت و به تزئین آنها پرداخت.

صاحب قاموس الاعلام گوید که او را باغی بوده در نهایت وسعت بانواع اشجار و گلها آراسته و باقسام پرندگان و درندگان مشحون بود و از جانوران صحرائی و دریائی هر چه در روی زمین یافت میشد در آن باغ حاضر ساخته بودند که بیننده از تماشای آنها سیر نمیشد. روزی یکی از باغبانان دوات دوان بخدمت وزیر آمد و گفت بشارت باد که مرغ دریائی باباز صحرائی جمع شد و مرغ دریائی این تخم را گذارد ابن مقله از دیدن آن تخم خرسند شد و فرمان داد هزار دینار طلا بآن باغبان انعام دهند. حاضرین از علوهمت و بخشایش او در حیرت ماندند. بالجمله روز بروز براقندار و اجلالش افزوده میشد تا در سنه ۳۱۸ بسعایت حسودان المقتدر او را معزول نمود و از بغداد تبعید کرد و بفارس برفت و تا سال ۳۲۰ در آنجا بسر برد تا مردم بغداد بخلیفه شوریدند و بدست ملازمان مونس خادم او را در خون کشیده و القاهر بالله را بخلافت برگزیدند. القاهر ابن مقله را از فارس دعوت کرد و خلعت وزارت پوشانید و بر شئون سابقش دوچندان افزود ابن مقله در کمال اقتدار بکار مشغول شد ولی طولی نکشید که مونس خادم و علی بن بلیق نزد خلیفه از اوسعایت کردند تا از نظر وی اقتدا و از وزارت معزول شد و از ترس جان پنهان گردید و گوشه برای خود اختیار کرد و مخفیانه زندگی میکرد و از دور مراقب افعال خلیفه و اطرافیان بود تا باز مردم شورش کرده خلیفه را از تخت بزیر آوردند و در چشمانش میل کشیدند این خلیفه تا سال ۳۳۹ زنده بود و با چشمان کور بگدائی و پیریشانی روزگار میگذرانید. باری مردم باتصویب ابن رائق که از متنفذین بود محمد بن مقتدر را بخلافت برگزیدند و او را لقب الراضی بالله دادند (سال ۳۲۲) الراضی بالله چون مستقر گردید و درجه کفایت و درایت ابن مقله را نسبت بسایر وزیران در میزان ادراک خود بسنجید وی را بوزارت خواند و خلعت صدرات پوشاند و باندک زمانی بر اقتدار و شوکت ابن مقله بیفزود در اینموقع بین امیر مظفری یا قوت رئیس ترکان با ابن مقله کدورتی پیدا شد و چند تن نیز در خفا الراضی را از ابن مقله

ناراضی ساختند امیر مظفر چون بر این امر وقوف یافت غلامان را تحریک نمود تا روزی هنگام رفتن ابن مقله بدرگاه خلافت او را دستگیر کرده محبوس ساختند. الراضی بالله وزارت خود را به عبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد. عبدالرحمن در نهایت قساوت و شقاوت ابن مقله را شکنجه نمود و هزار دینار پول با اموال زیاد از وی گرفت و او را رها ساخت ابن مقله منزوی شد و در بروی خودی و بیگانه بست و مشغول نوشتن کلام الله مجید شد از این پس بتدریج کار ابن رائق بالا گرفت و امیرالامراء بشد شد و چون از زمان وزارت ابن مقله کینه او را در دل داشت شروع باآزار وی نمود و میفرستاد تا ضیاع و عقار او را خرابی رسانند و زراعت او را تصرف نمایند ابن مقله خطی شکایت آمیز بخلیفه نوشت و پرده از اعمال ابن رائق برداشت و ضمناً اشاره کرد که ابن رائق خائن و مفسده جو است و اگر خلیفه مرا بوزارت گمارد و بر مال و جان ابن رائق تسلط دهد مبلغ هنگفتی (سیصد میلیون دینار) از او برای خلیفه خواهم گرفت و روز آخر رمضان بخدمت خلیفه شرفیاب و بعضی اسرار را آشکار خواهم ساخت چون در موقع معین بحضور خلیفه رفت ابن رائق آگاه شد و خود را بمحضر خلیفه رسانید الراضی ابن مقله را باین رائق تسلیم و کاغذ او را بوی داد ابن رائق از خلیفه درخواست کرد تا دست راست او را قطع کنند الراضی هم بدین جنایت راضی شد حاضرین درگاه بالحاح و تضرع در آمدند که ابن مقله با این دست خدمات گرانها نموده و خطوط چندی از خط کوفی در آورده و برای مسلمین راههای سهل گشوده و چند قرآن نوشته حیف است این انگشتان سحرانگیز و اعجاز آمیز از کار بیفتند ابن رائق بواسطه خبث طینت و دنائت فطرت خدمات ابن مقله را بچیزی نگرفت و در بریدن دست ابن مقله با فشاری کرد تا عاقبت الراضی فرمان داد تا دست راست آن وزیر بی نظیر را بربندند و بزندانها انداختند لکن طولی نکشید که خلیفه از کردار ناهنجار خود بی نهایت پشیمان شد و مشهور ترین اطباء آن عصر ابوالحسن ثابت بن سنان بن قره را بمعالجه او فرستاد تا جراحتش بهبودی یافت ولی چه سود که بیدستی او علاج پذیر نبود. ابوالحسن گوید روزی در خدمت آن بزرگ مرد مشغول معالجه بودم و او بدست بریده خود مینگریست و زار زار میگریست و میفرمود: «خدمت بهالخلافت و کتبت بها القرآن الکریم بخطین دفتین تقطع بها کما تقطع ایدی اللصوص» یعنی با این دست خلفا را خدمت نمودم و بدو خط در دو مرتبه قرآن را نوشتم حالا دست مرا مانند دست دزدان قطع میکنند. ابوالحسن گوید من باب تسلی او گفتم این آخرین رنج و تعب بود که بدان وزیر رسید و بزودی این جور و ذلت به کرامت و عزت مبدل خواهد شد اسروده خاطر مباحثید

ابن مقله چون گفتار من بشنید باز بگریید و این شعر را خواند « اذ امامات بعضك فابك بعضا فان البعض من بعض قريب » یعنی هر گاه جمعیتی از شما بمیرد جماعت دیگر بر شما گریه و زاری میکنند . گویند چون زخم بازوی ابن مقله بهبودی یافت محض تسلیت خاطر او آسودگی فکر خواست بکتابت قرآن اشتغال ورزد چنین اندیشید که قلم را بیازو بسته و با محارت زیاد در نوشتن مقام اول را در یابد بدینوال رفتار کرد و طولی نکشید که خطش بیایه اول رسید چنانکه کسی نمیتوانست فرق بگذارد و با دست چپ نیز چنان مینوشت که باعث حیرت هر بیننده بود و یکی از شرای عصر در حقیقش گوید .

لئن قطعوا احدی بديه مخافة لا قلامه لاللسیوف الطوارم
لما قطعوا رایا اذا ما اجلته رأبت الروی بین اللعی الفلاخم

یعنی اگر بریدند دست او را از ترس قلمهای او نه از ترس شمشیرها هر آینه قطع نشد رأی و تدبیر او که چون بجولان آید مرکب دشمن از آن دیده میشود (کنایه از سیاست و تدبیر او در زمان حکمرانی است) چون آوازه خط نویسی ابن مقله باطراف و اکناف منتشر شد بدخواهان او مخصوصاً این رائق سخت هراسان شدند که مبادا دوباره بسند وزارت نشیند و دودمان آن ها را بر اندازد لذا نزد خلیفه زبان بسعایت گشودند و گفتند ابن مقله با بازوی خود نیکو خط مینویسد و با آنکه دستش قطع شده افکار و آمالش همچنان بجاست و با این حال باید از کید او غافل نشست خلیفه گفت چگونه میتوان فهمید که او در سرخیال سروری و فرمانروائی دارد ابن رائق گفت بسیار آسان است . محض تجربه خلیفه دیگر بار از او استمالت فرماید و پیام فرستد و او را بطمع وزارت اندازد تا معلوم گردد . الراضی بتحریرک مفسدین باین مقله بیغام فرستاد که من راضی نبودم در حق تو چنین رفتار شود و بی نهایت پشیمانم و اگر جبران آن ممکن بود بهر قیمت میکردم اکنون اگر بدانم ترا میلی بوزارت هست باز آن شغل را بتو واگذار خواهم کرد اما چون این آسیب بدست راست تو رسیده گمان نمیکنم بتوانی از عهده کاربر آئی چون این خبر باین مقله رسید بگمان اینکه بیغام خلیفه از راه حقیقت است جواب داد آنچه از من رفته خللی در دل و عقل و دماغ و رای من وارد نیآورده و آنچه از دست راست من برمی آمد اکنون نیز بر آید علاوه بر آن از دست چپ نیز چنان مینویسم که بدست راست مینوشتم و حال بدست راست قلم می بندم و چنان مینویسم که هنگام داشتن دست مینوشتم چون این جواب بغلیفه رسید ابن رائق و دیگران چنان کردند تا همانروز خلیفه حکم بقتل آن وزیر هنرمند داد و جلا فرستاد تا در زندان او را کشت و همانجا مدفون ساخت .

قتل این مقله در روز یکشنبه دهم شوال سال ۳۶۸ هجری واقع شد و چنانکه معتصم را خلیفهٔ مثنی خوانند شایسته است این مقله را نیز وزیر مثنی نامند زیرا سه بار بفارس مسافرت کرد و سه بار بوزارت و صدازات رسیدن سه خلیفه را خدمت کرد و سه بار از کار معزول شد و سه قرآن نوشت و سه بار مورد شکنجه و جنایت الراضی واقع شد و سه بار بخاک مدفون گردید. مدت عمر او پنجاه و شش سال بود و پس از آنکه او را در زندان کشته و در آنجا دفن کردند خلیفه فرمان داد تا نعش او را بیرون آورند و بقبرستان برده بخاک سپارند بعد از آن بناخواهش زوجه اش نعش او را از قبرستان بعبارت مخصوص وی نقل نموده در آنجا مدفون ساختند.

این خلکان گوید این مقله در زمان صدارت و وزارت خود بقدری در حق مردم خاصه علما و شعرا عطا و کرم داشت که پس از قتل او تا مدت ها شعرا در خفش مدایح و مراثی میسرودند چنانکه ابو عبید بگری اندلسی گوید.

خط این مقله من دعاه مقله و دت جوارحه لواصلت مقله
یعنی کسیکه خط این مقله را در دیده خود جای دهد جمیع اعضا او آرزو میکنند که چشم باشند تا آن خط را به بیندوشیخ سمدی فرماید.
گر این مقله دگر باره در جهان آید چنانکه دعوی معجز کند بسحر مبین
بآب زر نتواند کشید چون تو الف بسیم حل ننگار - بسان نقر توسین

کسانیکه اول بار موفقیت هائی بدست آورده اند

ابو عبیده معمر بن مثنی اول بار غریب قرآن نوشت و الفاظ مشکل قرآن را شرح داد.
امام شافعی نخستین کسی است که در اصول فقه کتابی بنام الرساله نوشت.
مالک ابن انس اول کسی است که در فقه کتابی بنام الموطأ تألیف نمود.
خلیل ابن احمد نخستین بار عروض را اختراع نمود و نیز او اول کسی است که در لغت کتاب نوشت و کتاب العین خویش را بحروف معجم مرتب ساخت.
عبدالله بن المعتز اول بار در بدیع کتاب نوشت.
نخستین کسی که روی راحله خطابه کرد و در حال خطابه بر عصا تکیه مینمود
قس ابن ساعده ابادی بود.
تیمم داری پس از دیدن منابر کنائس شام اول کسی بود که برای پیغمبر اکرم منبر ساخت.
هنگامی که ابو بکر قرآن را جمع کرد اول بار آن را مصحف نامید.